



Alexander
Solzhenitsyn

Vladimir
PUTIN

من کشته شد. مادرم ماشین نویس بود و در روستوف در استان دون کار می کرد. دوران کودکی و جوانی ام را در روستوف گذراندم. در سال ۱۹۳۶ دبیرستان را تمام کردم و می خواستم به کلاس آموزش ادبیات بروم ولی در آن جا چنین کلاس هایی وجود نداشت و به علت وضعیت بد مالی رفتن به مسکو برایمان امکان پذیر نبود. از این رو به دانشگاه روستوف رفتم و تحصیلات خود را در آنجا ادامه دادم. در دوران تحصیل به استعداد فراوانی که در ریاضی داشتم پی بردم ولی نمی خواستم در تمام طول زندگی با ریاضیات سر و کار داشته باشم؛ گرچه بعدها نقش مفیدی را در زندگی من بازی کرد و دو بار مرا از مرگ نجات داد. در طول چهار سالگی که به عنوان ریاضی دان به شاراشیا اعزام شدم و نیز چهار سال تبعیدم اجازه داشتم ریاضی و فیزیک تدریس کنم و همین زندگی را برایم قابل تحمل تر می کرد و فرصت نوشتن را هم به من می داد. بین سال های ۱۹۳۹ تا ۴۱ همراه با مطالعات دانشگاهی در

«من مطمئن هستم در هر شرایطی به عنوان یک نویسنده وظایفم را انجام خواهم داد: حتی پس از مرگ و در گور موفقیت آمیزتر و قاطعانه تر از دوران زندگی. هیچ کس نمی تواند در راه رسیدن به حقیقت مانعی ایجاد کند و من برای پیش برد این امر حاضرم مرگ را بپذیرم. ولی آیا ممکن است این تجربیات تکرار شونده بالاخره به ما یاد دهد که قلم نویسنده را در دوران حیاتش از حرکت باز نداریم؟ هیچ گاه این کار در تاریخ ما افتخاری به بار نیاورده است.»

الکساندر سولژنیسین پس از دریافت جایزه نوبل در ادبیات اتوبیوگرافی خود را می نویسد:
من در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۸ در کیسلوودسک به دنیا آمدم. پدرم در دانشگاه مسکو فلسفه می خواند ولی در سال ۱۹۱۴ با شروع جنگ تحصیلاتش را نیمه تمام گذاشت و به عنوان سرباز داوطلب نام نویسی کرد و در سال ۱۹۱۸، شش ماه قبل از تولد

دوئل حرفه ای ها سولژنیسین و پوتین

مترجم: ژیلار جمندی

ریاضی و فیزیک، دوره ادبیات را هم در انستیتو تاریخ، فلسفه و ادبیات مسکو گذراندم.

در سال ۱۹۴۱، چند روز قبل از شروع جنگ جهانی دوم در رشته ریاضی فیزیک از دانشگاه روستوف فارغ التحصیل شدم و بلافاصله به علت ضعف جسمانی به عنوان درشکه‌ران به جبهه اعزام شدم. مدتی در آموزشگاه ریاضی تدریس می‌کردم و بعد به فرماندهی گروهان توپخانه‌ای منصوب شدم؛ و در خط مقدم جبهه با شایستگی خدمت کردم تا این که در فوریه ۱۹۴۵ در پروسیای شرقی، جایی که به طور عجیبی با سرنوشت من در ارتباط بود دستگیر شدم.

در اوایل ۱۹۳۷ که دانشجوی سال اول بودم مقاله‌ای توصیفی درباره فاجعه سال ۱۹۱۴ در سامسونوف در پروسیای شرقی نوشتم و در سال ۱۹۴۵ وقتی کتاب «اگوست ۱۹۱۴» را تمام می‌کردم به این ناحیه رفتم. به خاطر توهین به استالین در مکاتباتی که با یکی از دوستانم طی سال‌های ۴۵-۱۹۴۴ داشتم توسط اداره سانسور توقیف شدم و به خاطر داشتن دلایل کافی برای دستگیری، چرکنویس داستان‌هایی را که نوشته بودم به پرونده‌ام اضافه کردند. ولی همه این‌ها برای تحت تعقیب قرار گرفتن کافی نبود. با این همه در ژوئیه ۱۹۴۵ غیباً محاکمه و به هشت سال کار در اردوگاه محکوم شدم.

اولین دوره محکومیتم را در چند اردوگاه کاردرمانی گذراندم که شرح آن در نمایش نامه «پای لطیف و تله» آمده است. در سال ۱۹۴۶ به عنوان ریاضی‌دان به انستیتو تحقیقات وزارت امور داخلی و اداره حفاظت فرستاده شدم و دوران میانی محکومیتم را در «زندانیان مخصوص» گذراندم که در کتاب دایره نخست توصیف شده است. در سال ۱۹۵۰ به اردوگاه جدیدی که برای زندانیان سیاسی ساخته شده بود منتقل شدم. در همین اردوگاه که در قزاقستان قرار داشت کتاب «یک روز از زندگی ایوان دنی سوویچ» را نوشتم. در آن جا به عنوان معدنچی، آجرچین و ریخته‌گر کار می‌کردم. یک ماه پس از پایان هشت سال محکومیت بدون هیچ محاکمه جدیدی به جنوب قزاقستان تبعید شدم و در آن جا به خاطر غده‌ای که داشتم تحت عمل جراحی قرار گرفتم. این تبعید از مارس ۱۹۵۳ تا ژوئن ۱۹۵۶ ادامه داشت. طی این سال‌ها در خمافی‌نوشتم و سعی می‌کردم تمام نوشته‌هایم را حفظ کنم و وقتی به بخش اروپایی کشور می‌روم همراه داشته باشم. در سال ۱۹۶۱ بعد از بیست و دومین کنگره حزب کمونیست شوروی و سخنرانی تواردوفسکی تصمیم گرفتم یک روز از زندگی ایوان دنی سوویچ را به مردم معرفی کنم. و بعد از یک سال رمانم منتشر شد ولی انتشار کارهایم به زودی متوقف شد.

«تقریباً همیشه ارزیابی به موقع وقایعی که قبلاً تجربه کرده‌ایم و درک معانی آن‌ها به کمک تأثیراتشان غیرممکن است. آن چه بیش‌تر غیرقابل پیش‌بینی و شگفت‌آور است تسلسل وقایع در آینده است.» (این‌ها از رمان - خاطره سولژنیستین انتخاب شده است.)

سولژنیستین در کارهایش روش رئالیستی نالستی و داستایفسکی را ادامه داد و بعدها با تکمیل کاستی‌ها و عیب‌های موجود در شرق و غرب آن را تکمیل کرد.

پیام سولژنیستین کاملاً روشن است: تنها راه نجات کنار گذاشتن دنیای مادی‌گرا و بازگشت به فضیلت‌های روسیه مقدس است: از طرف

دیگر او به محکوم کردن میهن‌پرستی و برتری‌گرایی روسی متهم نشده است.

سولژنیستین در ۱۹۹۴ پس از بیست سال تبعید در غرب به سوی سرزمین مادری‌اش روسیه پرواز کرد. هوایم‌ای او در ساحل شرقی دور افتاده آلاسکا به زمین نشست. دو هزار نفر با اهدای گل و نان و نمک سنتی به پیشوازش آمدند و به او خوش آمد گفتند. سولژنیستین با همسرش ناتالیای ۵۴ ساله و پسرش در حالی که گروهی از گزارش‌گران سفر تاریخی او را ثبت می‌کردند از راه رسید. او می‌خواست با قطار از سوئی به سوئی برود، برای دیدن مردم عادی توقف کند و پس از بیست سال غیبت دل آن‌ها را به دست آورد.

سولژنیستین بعد از بیست سال تبعید به خاطر مخالفت عقیدتی و دگراندیشی در زمان استالین از حق شهروندی محروم و به خاطر حمله به رژیم در سال ۱۹۷۴ از اتحاد جماهیر شوروی اخراج شد. در سال ۱۹۹۰، میخائیل گورباچف حق شهروندی را به او باز گرداند و اتهام خیانت را از پرونده او پاک کرد.

نویسنده در تفسیرهایش اشاره کرد که از آن پس وظیفه‌ای اخلاقی و اجتماعی را دنبال خواهد کرد و درگیر مسائل سیاسی نخواهد شد؛ ولی او قبلاً رئیس جمهور بلتسین را که اجازه داده بود کشور آلوده روش‌های غربی شود مورد نکوهش قرار داده بود.

ورود او عقاید متفاوتی را در روسیه ایجاد کرد. روزنامه‌گازتا او را «از مد افتاده بی‌شرم امید که شناختی از روسیه و غرب» ندارد. ولی روزنامه ایزوستیا ملایم‌تر بود: «نظر سیاسی سولژنیستین هر چه باشد او فراتر از امور سیاسی است.»

سولژنیستین به دیدار ولادیمیر پوتین رفت، او یکی از برجسته‌ترین نویسندگان روسیه است که اغلب به عنوان «وجدان روسیه» از او یاد می‌شود. سخن‌گوی کاخ کرملین اعلام کرد که آقای پوتین شخصاً به سولژنیستین تلفن کرده و خواستار ملاقات با او شده است. تلویزیون مسکو پوتین را نشان داد که به اتفاق همسرش به خانه چوبی سولژنیستین در حومه مسکو رفته و سه ساعت درباره سرنوشت مسکو با هم گفتگو کرده‌اند.

این ملاقات از عجایب روزگار بود، ملاقات یکی از سرکردگان سابق پلیس مخفی روسیه کاگب با مردی که تقریباً در تمام طول عمر از اقدامات پلیس مخفی رنج برده است و بحث درباره مسائل مبتلابه جامعه. ناظران این ملاقات را خوش‌آیند به حساب نیاوردند. سولژنیستین در مخالفت با سیاست‌های پوتین سخن‌رانی‌های بسیاری کرده است. دو مرد تصویری از روسیه به دست می‌دهند که کشوری «مرمت شده» شده است که باید نقش عمده‌ای در ارتباط‌های جهانی داشته باشد. ولی روش آن دو برای رسیدن به این موقعیت بسیار متفاوت بود. پوتین به کشوری قدرتمند با ادامه اصلاحات معتقد است، اقتصاد شکوفا و رعایت حقوق انسان‌ها دغدغه اوست. نظریه‌ای که منزل‌گاه اصلیش غرب است. ولی سولژنیستین با دل‌سردی از برداشتی که از خلأ روحانی دنیای مادی غرب داشت به روسیه بازگشت. نظریات آن دو درباره مردم روسیه با هم تفاوت داشت. سولژنیستین بیش‌تر گرایش‌های ناسیونالیستی داشت. او مردم روسیه را به ترک «سرفرود آوردن» در مقابل دشمنان تشویق کرد. ■